

اشاره

دکتر حسن ملکی متولد سال ۱۳۳۳، دارای دکترای برنامه‌ریزی درسی و عضو هیئت علمی دانشکده‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبایی است. وی مسئولیت‌های علمی و اجرایی بسیاری داشته است و در حال حاضر، در سمت معاونت پژوهشی این دانشگاه خدمت می‌کند. دکتر ملکی آثار تألیفی و ترجمه‌ای متعددی دارد و مقاله‌های علمی و پژوهشی زیادی از وی در سمینارهای علمی ارائه شده یا در مجله‌های تخصصی به چاپ رسیده است. برای آشنایی مدیران با مفهوم برنامه‌ریزی درسی و اهمیت و جایگاه آن در مدرسه، گفت‌وگویی با دکتر ملکی انجام داده‌ایم که می‌خوانید. قبل از آغاز مطلب، بهتر است به تعریف برنامه‌ریزی درسی اشاره‌ای بکنیم. دکتر ملکی در کتاب «برنامه‌ریزی درسی؛ راهنمای عمل» نوشته است: «برنامه‌ریزی درسی به محتوای رسمی و غیررسمی و فرایند آموزش‌های آشکار و پنهانی اطلاق می‌شود که به وسیله‌ی آن‌ها، فراگیرنده تحت هدایت مدرسه، دانش لازم را به دست می‌آورد، مهارت‌هایی را پیدا می‌کند. و گرایش‌ها، قدرشناسی‌ها و ارزش‌ها را در خود تغییر می‌دهد.»



گفت وگو با دکتر حسن ملکی

برنامه‌ریزی درسی و مدرسه

ابراهیم اصلانی

برنامه‌ریزی درسی و به عبارت بهتر، برنامه‌ی درسی بدون توجه به اصل «یادگیری» به هیچ وجه قابل فهم نیست. اگر کسی بخواهد برنامه‌ی درسی را توضیح دهد، باید ابتدا از یادگیری فهم درستی داشته باشد. این که چه رابطه‌ای بین یادگیری و برنامه‌ی درسی وجود دارد، نیازمند توضیح است.

وقتی از یادگیری بحث می‌کنیم، همان تعریف مرسوم یادگیری را مدنظر داریم، یعنی «فرایند ایجاد تغییرات نسبتاً پایدار در رفتار که از تجربه به دست آمده باشند.» با محور قرار دادن همین تعریف، می‌توانیم به درک درستی از برنامه‌ی درسی برسیم. در این تعریف، واژه‌ای کلیدی به نام «تجربه» وجود دارد که باید آن را برجسته کرد. وقتی از تجربه حرف می‌زنیم، در واقع از تعامل و رابطه‌ی انسان با غیر خود سخن می‌گوییم. این رابطه،

□ برنامه‌ریزی درسی و برنامه‌ریزی آموزشی چه ارتباطی با هم دارند؟

■ بسم الله الرحمن الرحیم. برنامه‌ریزی درسی و برنامه‌ریزی آموزشی دو حوزه‌ی معرفتی جدا از یکدیگر هستند با دو موضوع متفاوت، ولی ارتباط و نزدیکی زیادی نیز با هم دارند. رابطه‌ی برنامه‌ریزی درسی با برنامه‌ریزی آموزشی را می‌توانیم رابطه‌ی دو چیز که با یکدیگر ارتباط عمیق دارند، ولی رابطه‌ی جزء و کل ندارند، تلقی کنیم. یعنی نمی‌توان برنامه‌ریزی درسی را جزئی از یک کل به نام «برنامه‌ریزی آموزشی» دانست. این اشتباه رایجی است که بعضی مرتکب می‌شوند. دو مقوله یاد شده، دو رشته‌ی علمی مستقل هستند با دو موضوع متفاوت. برای روشن شدن مطلب، درباره‌ی مفاهیم این دو مقوله‌ی نکاتی را عرض می‌کنم.

زمانی باز و عام است و زمانی هم تجربه‌هایی در زندگی انسان رخ می‌دهند که منضبط و مدیریت شده هستند. اگر بخواهیم در آموزش و پرورش تجارب یادگیری دانش‌آموزان را در دوره‌های تحصیلی متفاوت مدیریت کنیم تا به یک سلسله اهداف متناسب با نظام ارزشی و شرایط ملی برسند، نیاز به طرح و نقشه داریم. نام این نقشه از نظر علمی برنامه‌ی درسی است. به اعتقاد من، برنامه‌ی درسی عبارت از طرح و نقشه‌ی یادگیری است. در این طرح و نقشه است که فرصت‌ها و تجارب یادگیری در راستای اهداف و مقاصد آموزشی و پرورشی که ما در درجه‌ی اول برای کل آموزش و پرورش و در مرحله‌ی بعد برای دوره‌های تحصیلی پیش‌بینی کرده‌ایم، سامان‌دهی می‌شوند.

□ در تعریف کاملی که در کتاب برنامه‌ریزی درسی آورده‌اید، به تربیت غیررسمی هم اشاره کرده‌اید. برنامه‌ی درسی چه ارتباطی با تربیت غیررسمی دارد؟

■ اگر بخواهیم در معنای وسیع به نقشه‌ی یادگیری نگاه کنیم، باید عوامل مؤثر در تعلیم و تربیت غیررسمی را هم مورد توجه قرار دهیم. مثالی عینی می‌زنم تا معلوم شود که مراد چیست. وقتی دانش‌آموز وارد مدرسه می‌شود، ما به عنوان عوامل آموزش و پرورش، باید برای او فرصت‌های یادگیری تدارک ببینیم. این فرصت‌ها و تجارب که نام دیگرشان همان برنامه‌ی درسی است، دو جور می‌توانند طراحی شوند. یک حالت این است که یادگیری صرفاً در چارچوب مدرسه طراحی شود. یعنی تعریف برنامه‌ی درسی را در زمان و مکان کاملاً مشخص و تعیین یافته محصور کنیم. به اعتقاد من این نوع نگاه، بسته و مخرب است و نمی‌تواند مفید و مؤثر باشد. حالت دوم این است که به برنامه‌ی درسی با نگاهی باز بنگریم. منظور از نگاه باز، یعنی توجه به محیط‌های زندگی دانش‌آموز که جزو واقعیت‌های حیات او هستند. دانش‌آموز در مدرسه، از یک محیط مؤثر دیگری به نام خانواده وارد شده است. به عبارت دیگر، او

با خود حامل برنامه‌ی درسی خانواده است. نباید تصور شود که دست خالی آمده است. نباید کوچکی او باعث شود، از بزرگی برنامه‌ی درسی پنهان در وجودش غفلت کنیم.

□ یعنی آموزش و پرورش می‌تواند در تربیت غیررسمی مؤثر باشد؟

■ آموزش و پرورش باید چند نسبت با برنامه‌ی درسی بیرون از تربیت رسمی برقرار کند. یک نسبت این است که بر عوامل مؤثر در تربیت غیررسمی اثرگذاری تربیتی داشته باشد که به اصطلاح به آن «آموزش والدین» می‌گوییم. آموزش والدین فقط در این خلاصه نمی‌شود که به آن‌ها بگوییم چگونه با همسرشان رفتار کنند یا فرزندشان را به معنای عام، چگونه تربیت کنند. امروز، آموزش والدین باید در برگرفته‌ی آن بخش از آموزش‌هایی باشد که برنامه‌ی درسی غیررسمی را به برنامه‌ی درسی رسمی متصل می‌کند. باید نقش فعال‌تری به والدین بدهیم و فعالیت‌های آن‌ها را جهت‌دار کنیم. به آنان کمک کنیم، فرزندان خود را در جهت دست‌یابی به هدف‌های تربیتی متعالی یاری دهند.

در شکل عینی و کاربردی موضوع، باید خاطر نشان کنم که سازمان مرکزی انجمن اولیا و مربیان برای همین هدف تأسیس شده است، همین‌جا باید بگویم که ما در بخش آموزش والدین در نظام تعلیم و تربیت با چنین نگاهی، به بازنگری جدی نیاز داریم؛ یعنی باید برنامه‌ریزان درسی در آن‌جا حضور داشته باشند تا در بخشی، برنامه‌ی درسی خانه را احیا کنند. اصطلاحی در ادبیات برنامه‌ی درسی داریم به نام «home curriculum» (برنامه‌ی درسی خانه) که امروز به عنوان یک کلید واژه مطرح است. ما نمی‌توانیم از برنامه‌ی درسی خانه که در برنامه‌ی درسی مدرسه مؤثر است، غفلت کنیم. به این ترتیب، آموزش و پرورش به منظور برقراری ارتباط بین خانه و مدرسه باید بر عوامل تربیت غیررسمی اثرگذار باشد.

نسبت دوم، نسبت محتوایی است، به این معنی که وقتی می‌خواهیم عناصر اصلی

برنامه‌ی درسی (هدف‌گذاری، انتخاب محتوا، سازمان‌دهی محتوا و غیره) را طراحی و تدوین کنیم، باید محتوای هر یک از این عناصر را از دنیای بیرون از آموزش و پرورش رسمی تغذیه کنیم و اطلاعات آن را به دست بیاوریم. مدرسه‌ی غیرمطلع از خانه، مدرسه مقبولی نیست، همان‌گونه که خانه‌ی بی‌اعتنا به مدرسه هم خانه‌ی کارآمدی محسوب نمی‌شود. این حلقه‌ی مفقوده‌ی آموزش و پرورش ماست. من اعتقاد دارم، در نظام تعلیم و تربیت امروز ما یکی از جاهایی که باید بازنگری بسیار اساسی شود، نقطه‌های ارتباط بین تربیت رسمی و تربیت غیررسمی و مدیریت علمی این نقطه‌هاست. بعضی وقت‌ها می‌شنویم که فقط دارند انجمن اولیا و مربیان را به یک دفتر تبدیل می‌کنند. اگر سؤال کنید که این فکر از کجا آمده، بعید است که بتوانند مبنای نظری روشنی ارائه دهند. من می‌خواهم همین‌جا یادآوری کنم که لازم است یک پردازش نظری و تئوریک در مورد ارتباط خانه و مدرسه به طور خاص و ارتباط عوامل و مؤلفه‌های آموزش و پرورش رسمی و غیررسمی به طور عام انجام دهیم و بعد ساختار تشکیلاتی آموزش و پرورش را مبتنی بر آن سامان‌دهی کنیم. این را فراموش نکنیم که اگر ما به عملی دست بزنیم، ولی حتی به یک بعد آن توجه نکنیم، کار خراب می‌شود. به طور کلی عرض کنم: باید نظر به عمل منتهی شود و عمل ریشه در نظر داشته باشد. این اعتقاد همیشگی من بوده است. چه زمانی که مسئولیتی در آموزش و پرورش داشتیم و چه الان که داریم درباره‌ی آموزش و پرورش گفت‌وگو می‌کنیم. اگر حرف تئوریکی بزنیم، ولی میوه‌ای عملی ندهد، هیچ فایده‌ای ندارد و اگر عمل کنیم، ولی مبنای تئوریک نداشته باشد، باز هم فایده‌ای ندارد. من احساس می‌کنم آموزش و پرورش از این بابت لطمه دیده است. خیلی حرف‌های نظری خوب زده شده است. مانند درختی که آن را خوب باغبانی نکرده‌ایم که به میوه برسد. یکی از آفت‌هایی که همیشه آموزش و پرورش

درسی را اصلاح و تعدیل کرد.

■ نظر من به طور عمده متوجه برنامه‌ی درسی در ایران است، اما به عنوان یک قاعده در حوزه‌ی برنامه‌ی درسی هم قابل توجه است. این قاعده که در برنامه‌ریزی باید به آن عنایت شود، در نظام برنامه‌ریزی درسی کشور ما در وضعیت مغشوشی به سر می‌برد. این اغتشاش مفهومی باید زدوده شود. این اغتشاش معطوف به محتوا، ناشی از کجاست؟ بعضی مقاله‌ها، مباحث و دیدگاه‌هایی از مسئولان برنامه‌ریزی درسی می‌خوانیم و می‌شنویم که دم از فرایند محوری می‌زنند. من «فرایند محوری» را به تنهایی قبول ندارم. در واقع، صرف این که فرایند محوری جای گزین نتیجه‌مداری بشود، درست نیست. برنامه‌ی درسی باید تعادلی از فرایند محوری و نتیجه‌مداری را در بر گیرد. چرا فقط به یکی از این دو بیشتر توجه می‌کنیم و دیگری فراموش می‌شود؟ این باز می‌گردد به همان عقلانیت تربیتی. این موضوع ارتباط به چندان با فلسفه‌ی تربیتی ما که فلسفه‌ی تربیتی اسلام است، ندارد.

بعضی امور هستند که اگر با معیارهای عقلانی محک بخورند، رد می‌شوند. وقتی حرف از تربیت می‌زنیم و مدارسی را باز می‌کنیم تا دانش‌آموزان در آن جا تربیت شوند، معلوم است که می‌خواهیم این‌ها را به نقطه‌ای برسانیم. اگر بنا نبود که دانش‌آموزان از نقطه‌ی الف به نقطه‌ی ب برسند، برای چه آن‌ها را به مدرسه می‌آوریم؟ دانش‌آموزان به این منظور جذب تربیت رسمی (آموزش و پرورش) می‌شوند که قابلیت‌هایی را یاد بگیرند، صلاحیت‌هایی را به دست آورند و به نقطه‌ی مورد نظر برسند. گاهی دیده شده است که به فرایند آن قدر توجه افراطی کرده‌اند که هدف مفقود شده است. تلقی نادرست یا نگاه افراطی به فرایند، اشتباه است. فراموش نکنیم که در عرصه‌ی آموزش (تربیت) هیچ چیز محل دل‌بستگی کامل مربی نیست. نباید مربی عاشق پدیده‌ای بشود و همه چیز را با معیار آن

* امروز، آموزش والدین باید در برگرفته‌ی آن بخش از آموزش‌هایی باشد که برنامه‌ی درسی غیررسمی را به برنامه‌ی درسی رسمی متصل می‌کند

* مدرسه‌ی غیرمطلع از خانه، مدرسه مقبولی نیست، همان گونه که خانه‌ی بی‌اعتنا به مدرسه هم خانه‌ی کارامدی محسوب نمی‌شود. این حلقه‌ی مفقوده‌ی آموزش و پرورش ماست

ارتباط پیشقدم باشد یا عوامل دیگر؟

■ آموزش و پرورش باید در این مسیر پیشگام باشد و به سامان‌دهی شبکه‌ی ارتباطی پردازد. این نهاد چه امروز و چه در گذشته در این مورد ضعف داشته و توجهی به اهمیت این ارتباط نکرده است. من زمانی که مسئول انجمن اولیا و مربیان آموزش و پرورش بودم، شعاری داشتیم و به آن هم عمل می‌کردم: انجمن اولیا و مربیان در حاشیه است، باید به متن بیاید. تا حد زیادی انجمن را به متن آوردم. این حاشیه‌نشینی عوامل غیررسمی تربیت، به اصل کار آموزش و پرورش لطمه می‌زند. نباید اجازه داد که این حاشیه‌نشینی ادامه پیدا کند. اگر مشکلی وجود دارد، باید بررسی و رفع شود، ولی اصل قضیه قابل اغماض نیست.

□ در کتاب برنامه‌ریزی درسی، شما بر برنامه‌ی درسی نقدی وارد کرده‌اید. این نقد مربوط به برنامه‌ی درسی ایران است یا عمومیت دارد؟ نکته‌ی مورد نظر این است: «نگارنده عقیده دارد که شیوه‌ی یادگیری یا راه دانستن، باید در هدف‌های برنامه‌ی درسی مورد توجه قرار گیرد. در شرایط فعلی، برنامه‌های درسی محتوا محور هستند. می‌توان با متبحر قرار دادن یادگیری در تعیین هدف و تأکید بر فرایند به جای نتیجه و تأکید بر مهارت‌های ذهنی به جای اطلاعات و مفاهیم متراکم، برنامه‌ی

را تهدید می‌کند، همین است که درخت «نظر» را تا میوه‌دهی باغبانی نکنیم. آفت دیگر این است که میوه‌ای نامناسب به درختمان ببندیم، این عمل مربوط به این نظر نیست و معلوم است که به نتیجه‌ای نمی‌رسد.

سومین نسبت تربیت رسمی با تربیت غیررسمی، هم‌آوایی و هم‌دلی منابع انسانی این دو بخش است. این موضوع، غیر از دو نسبت قبلی است. افرادی که در حوزه‌های غیررسمی اثرگذاری تربیتی دارند، مانند خانواده و صدا و سیما - که برجسته‌ترین موارد هم هستند - و هم چنین انواع نرم‌افزارها، باید در طراحی و اجرای برنامه‌های درسی هم‌فکری و مشارکت داشته باشند. اگر دو نسبت اول را داشته باشیم، اما نسبت سوم ناقص باشد، فضای اجتماعی مناسب برای ثمردهی برنامه‌های درسی، ایجاد نخواهد شد. اگر همه‌ی نیازهای فردی دانش‌آموز را تأمین کنید، ولی او را از حق برقراری ارتباطات اجتماعی با دیگران محروم سازید، در واقع او را از همه چیز محروم کرده‌اید. خانواده مایل است وارد شبکه‌ی ارتباطی شود و آموزش و پرورش باید این تمایل را از قوه به فعل برساند. باید شبکه‌ای اجتماعی بین آموزش و پرورش، صدا و سیما، خانواده‌ها و سایر عوامل مؤثر در تربیت شکل بگیرد. □ آموزش و پرورش باید در شکل دادن به این

بسنجد. من اعتقاد دارم در یادگیری و در برنامه‌ی درسی، ما فقط متعهد و پای بند به یک چیز هستیم: این که جان و فطرت یادگیرنده را به درستی بشناسیم و در خدمت آن باشیم. نه در خدمت یادگیرنده، بلکه در خدمت جان یادگیرنده.

خواهش می‌کنم در ظرافت این نکته که تصور می‌کنم فقط من به آن توجه کرده‌ام و پای آن نیز ایستاده‌ام، تعمق کنید. من می‌گویم، ما هم به یادگیرنده توجه داریم و به عبارتی یادگیرنده محور هستیم، اما نه نیازهای آنی او و خود او، بلکه به اقتضائات رشد او. ما به رشد یادگیرنده علاقه داریم، نه به نیازهای آنی و سطحی او. وقتی که به رشد یادگیرنده علاقه مند باشیم، زمانی به نیازهای آنی او توجه می‌کنیم و زمانی نیز نیازهای آنی او را مورد توجه قرار نمی‌دهیم. زمانی بین نیاز آنی و آنی باید پیوند بزنیم. بعضی وقت‌ها باید کاری کنیم که شعله‌ی یک نیاز آنی پایین بیاید. فرایند رشد این گونه است. مثل برنامه ریز درسی مثل کسی است که کلید چراغ تربیت در دست اوست. به تناسب موقعیت بعضی وقت‌ها فتیله باید بالا برود و بعضی وقت‌ها باید پایین بیاید. به این ترتیب، ما مسئول رشد یادگیرنده هستیم. نگاه افراطی به فرایند، نامطلوب است. همان گونه که نگاه افراطی به نتیجه نامطلوب است. نگاه معتدل، توجه به هر دو مقوله است.

□ شما از بعد نظری، جایگاه نظام ارزشی و اعتقادی در برنامه ریزی درسی را به تفصیل تبیین کردید. از لحاظ عملی، در نظام برنامه ریزی درسی کشور ما تا چه اندازه به نظام ارزشی و اعتقادی توجه می‌شود؟

■ نسبت بین نظام ارزشی و اعتقادی با برنامه‌ی درسی اگر بخواهد در مقام عمل به درستی و به صورت منطقی پردازش شود، باید در مقام نظر از آن تحلیل درستی به عمل آید. همان گونه که در کتاب بیان کرده‌ام، نظام ارزشی و اعتقادی و به تعبیری، دستگاه فکری و فلسفی ما در برنامه ریزی درسی برخلاف

«مدل تایلر»، صافی نیست، بلکه چتری است. من در کتاب این را در قالب چتر بیان کرده‌ام. یکی از ستم‌هایی که به طور مرئی و نامرئی به دستگاه فلسفی در نظام برنامه ریزی درسی در تاریخ شکل گیری این رشته‌ی علمی روا داشته شده، این است که نظام ارزشی و اعتقادی را از صدرنشینی به پایین نشینی محکوم کرده‌اند. یعنی آن را در کنار روان‌شناسی یادگیری قرار داده‌اند (به مدل تایلر در صفحه‌ی ۱۰۹ کتاب بنده مراجعه کنید) و سخن از دو صافی به میان آورده‌اند.

به اعتقاد من در برنامه‌ی درسی باید دستگاه فلسفی صدرنشین باشد؛ چرا که حکم مقرر فرماندهی را در یک عملیات دارد و فرمان‌ها و دلالت‌های تربیتی باید از آن‌جا صادر بشوند. اما آن‌چه که الان در مقام عمل در جامعه‌ی ما رخ می‌دهد، مانند خیلی از رویدادهای برنامه‌ی درسی، وضع مه‌آلود و مبهم دارد و وضعیتی تعیین یافته و قابل دفاع نیست. برای مثال، در بعضی موارد تصور کرده‌ایم که اگر ما در کنار متنی، آیه‌ای از قرآن اضافه کنیم، کاری در جهت نظام اعتقادی انجام داده‌ایم. یا اگر در جایی حدیثی را بر جمله‌ای بار کردیم، بین علم و دین ارتباط برقرار کرده‌ایم. این‌ها خبط‌هایی است که به اعتقاد من رخ داده‌اند. این نه تنها خدمت به اسلام نیست، بلکه ظلم به اسلام است. زمانی ما می‌توانیم برای عملی شدن نظام ارزشی و اعتقادی به درستی اقدام کنیم که فلسفه‌ی تربیتی اسلام را در مبنا مهندسی کرده باشیم. اگر این کار را نکنیم و یا نتوانیم، از اصل کار دست بکشیم به صواب نزدیک‌تر است. در حال حاضر، گویا هنوز این قابلیت پیدا نشده است که بتوانیم نظام فلسفی - اعتقادی خود را در مبانی برنامه‌ی درسی مهندسی کنیم. من به صراحت می‌گویم که اگر این قابلیت در نظام آموزش و پرورش ما، فعلیت پیدا نکند، هیچ قوه‌ای به فعل نخواهد رسید؛ زیرا که اصل مسئله همین جاست. اگر ما مبنا را گم بکنیم و بعد بخواهیم روی این درخت با آوردن یک حدیث، رنگ و لعاب

اسلامی بدهیم، نه اسلام از ما می‌پذیرد و نه عقل و منطق.

این را یادآوری کنم که من در نظام برنامه ریزی درسی خودمان در کشور، معتقد هستم که نسبت بسیار ظریفی بین تجویزی و غیرتجویزی بودن باید برقرار کرد. در بعد تجویزی که حرکت از بالا به پایین است و بر مبنای آموزه‌های وحیانی و اعتقادی خودمان و هم چنین بر مبنای سیاست‌های کلی مصوب قرار دارد، باید مجموعه‌ای از نیازها را مدون سازیم و آن‌ها را وارد برنامه‌ی درسی کنیم. برای این منظور، احتیاج به نیاز آفرینی داریم. نیازسنجی کفایت نمی‌کند. نیازسنجی، یعنی پیروی از واقعیت‌ها، اما نیاز آفرینی، یعنی تغییر واقعیت‌ها. برای مثال، در نیاز آفرینی وقتی مطرح می‌کنیم که خداپرستی یک ارزش است، ولو کودک شش هفت ساله نداند که باید خداپرست باشد، ما خداپرستی را به عنوان یک نیاز اساسی در برنامه‌ی درسی خودمان مطرح ساخته و آن را وارد نظام برنامه ریزی درسی کرده‌ایم. در واقع، در این جا داریم نیاز آفرینی می‌کنیم، یعنی داریم نیازی را مطرح می‌کنیم که این نیاز نه از واقعیت‌های ملموس و عینی، بلکه از امور آرمانی و ارزشی ما گرفته شده است؛ خلق یک سلسله نیازهای جدید برای یادگیری و به عبارت بهتر، نیاز آفرینی. من اعتقاد دارم که مدل برنامه ریزی درسی باید این امکان را فراهم کند.

من فکر می‌کنم که مطالعه‌ی کتاب‌های برنامه ریزی درسی، تکنولوژی آموزشی و روان‌شناسی تربیتی برای معلمان لازم است، به خصوص اگر در فکر تغییر موقعیت و جایگاه معلمان در کشور باشیم. اگر معلمان را برای همیشه مجری فرض کنیم، خیلی به این کتاب‌ها نیازی نخواهد بود. در کشورهایی که برای معلم‌ها نقش برنامه ریز و انتخاب‌کننده‌ی محتوا هم قائل هستند، این گونه کتاب‌ها جزو پیش نیازهای معلمی محسوب می‌شوند.